گفت‌وگوی «جوان» با خانواده جاویدالاثر شهید علیرضا ابراهیمی دینکی

کاش کسی بر مزار پسرم مادری کند

■ صغری خیل‌فرهنگ

در یکی از روزهای گرم خرداد ماهی با مادر شهید علیرضا ابراهیمی دینکی قرار گذاشتم تا گفت‌وگویی درباره زندگی تا شهادت شهیدشان داشته باشم. شهیدی که ۳۶ سال است در جریان عملیات الی‌بیت‌المقدس مفقودالاثر شده و تا کنون هیچ نشانی از او به دست خانواده نرسیده است اما حین مصاحبه با خانواده، تلویزیون شهید مفقودالاثر علیرضا ابراهیمی دینکی را در حال عبور از زیر قرآن و اعزام به منطقه نشان داد و برای لحظاتی شعف و شادی خانواده را فرا گرفت. از پشت خطوط تلفن صدای شوق و شادیشان شنیده می‌شد. گفت‌وگوی ما را با ربابه کلائی مادر و حمیده ابراهیمی دینکی، خواهر شهید علیرضا ابراهیمی دینکی پیش رو دارید.

مادر شهید

علیرضا چند سالش بود که مفقود شد؟

علیرضا در ۱۷ سالگی در عملیات الی بیت‌المقدس سال ۶۱ شهید و مفقود شد. من سه پسر و دو دختر دارم. علیرضا فرزند اولم بود.

لابد از آن بچه‌های پای کار انقلابی بود که از سن کم به جبهه رفته بود؟

بله، علیرضا از همان تشکیل بسیج وارد این نهاد انقلابی شد و بعد از آن همراه با دوستانش در مسجد سیدالشهدا فعالیت می‌کرد. حتی خیلی شب‌ها در مسجد می‌ماند. گاهی پیش می‌آمد برای اینکه صبح بیدارشان کنم به مدرسه بروند، به در مسجد می‌رفتم و صدایشان می‌کردم. بعد از شهادتش بود که متوجه شدم پسرم روبه‌روی دانشگاه روزنامه می‌فروخته و هزینه حاصل از این کار را در مسجد و پایگاه خرج می‌کرد.

شهید چطور بچه‌ای برای شما بود؟

علیرضا بسیار آرام و خجالتی بود. خیلی به من و پدرش احترام می‌گذاشت. وقتی من و پدرش برایش خرید می‌کردیم یک بار نشد اعتراضی کند یا سلیقه من و پدرش را نپسندد. ما تا سه سالگی علیرضا در بهشهر بودیم و بعد به خاطر کار پدرش به تهران آمدیم.

مادر هست و نگرانی‌هایش، چطور راضی به رفتنش به جبهه شدید؟

یک روز علیرضا آمد و به پدرش گفت: می‌خواهم به منطقه بروم. پدرش مخالفت کرد، گفت: الان درس واجب‌تر است. پسرم سکوت کرد و آرام و بی‌صدا شروع به گریه کرد. من هم گفتم: گریه نکن، ببینم کجا می‌خواهی بروی با چه کسی می‌خواهی بروی؟ کمی که گذشت، پدرش راضی شد. یک شبانه‌روز زمان برد تا کار اعزامش به اهواز هماهنگ شد. مدتی که در جبهه بود با نامه ما را از احوال خودش مطلع می‌کرد.

شهادتش چطور رقم خورد؟

ماه مبارک رمضان سال ۱۳۶۱ بود، مدتی خبری از علیرضا نداشتیم. نه نامه‌ای به دستمان رسیده بود و نه تلفنی زده بود. به پدرش گفتم برو منطقه و پرس‌وجو کن. خبری از علیرضا نیست. ایشان هم رفت.

یک روز بعد پدرش آمد. رفته بودم خانه همسایه‌مان جلسه دعا که صدایم کردند و گفتند حاج‌آقا از جبهه برگشته است. هراسان خودم را به خانه رساندم. همسرم داشت گریه می‌کرد. گفتم: برای چه گریه می‌کنی؟

گفت: من نتوانستم علیرضا را پیدا کنم. میان همه شهدا در سردخانه را گشتم، اما خبری از علیرضا نبود. تنها خبری که از علیرضا به دست ما رسید، ساک وسایلش بود که همسرم با خودش از جبهه آورد. چند تا از دوستانش هم که همراهش بودند نتوانستند کمکی به ما بکنند. یکی از بچه‌ها که خودش دچار موج‌گرفتگی شده بود و بنیاد شهید توضیحاتش را نپذیرفت، اینگونه برایمان روایت کرد: علیرضا و چند تن از همرزمانش به اشتباه به سمت خط عراق رفته بودند، وقتی متوجه اشتباهشان می‌شوند، با هم قرار می‌گذارند که همان مسیر را برگردند. اما علیرضا طی مسیر مجروح می‌شود و با اصرار از دوستانش می‌خواهد که آنها راهشان را ادامه بدهند.

همین اتفاق باعث شد تا اطلاع دقیقی از شهادت و عاقبت پسرم به دست ما نرسد.

۳۶ سال از نبودن‌های علیرضا گذشته، در این مدت با دوری‌اش چطور کنار آمدید؟

خیلی سخت گذشت. من هر لحظه منتظر آمدنش بودم. وقتی پدرش بازنشست شد، از تهران به بهشهر برگشتیم. زمان آزادی اسرا من و پدرش قاب عکس شهید را به دست می‌گرفتیم و به خانه تک تک آزاده‌ها سر می‌زدیم و از آنها درباره علیرضا می‌پرسیدم که آیا پسرمان را دیده‌اند یا نه؟ چند باری هم به معراج شهدا رفتم تا خبری از فرزندم بگیرم اما آنها گفتند شما دیگر به معراج نیا اگر خبری شود ما خودمان خدمت می‌رسیم و اطلاع می‌دهیم. آزمایش دی‌ان‌ای هم انجام دادم تا شاید علیرضایم پیدا شود.

> تنها دلخوشی من رفتن بر سر مزار شهدای گمنام است. درددل‌ها و غصه‌های دلتنگی‌ام را با یک شهید در میان می‌گذارم و برایش مادری می‌کنم به امید اینکه شاید در نقطه‌ای از این خاک کسی پیدا شود که بر بالین شهیدم بنشیند و برایش مادری کند

تا دو سال پیش که زمین‌گیر نشده بودم در همه تشییع شهدا شرکت می‌کردم اما این روزها توان راه رفتن ندارم. تنها دلخوشی من هم رفتن بر سر مزار شهدای گمنام است. می‌روم سر یک مزار شهید گمنام می‌بینم که سن و سال و محل شهادتش به علیرضای من می‌خورد، درددل‌ها و غصه‌های دلتنگی‌ام را با آن شهید در میان می‌گذارم و برایش مادری می‌کنم به امید اینکه شاید در نقطه‌ای از این خاک کسی پیدا شود که بر بالین شهیدم بنشیند و برایش مادری کند. بعد از شهادت علیرضا برادرش سعید هم به جبهه رفت.

علیرضا تازه شهید شده بود و اطلاع دقیقی هم از عاقبتش نداشتید، چرا باز فرزند دیگرتان را راهی کردید؟

سعید ۱۵ سال داشت. بعد از علیرضا، او رفت. سعید هم ۱۶ ماه در جبهه حضور داشت و موج انفجار باعث جانبازی‌اش شد. آن زمان این حرف‌ها نبود. هر کسی هر کاری از دستش برمی‌آمد برای اسلام و جنگ انجام می‌داد. نمی‌خواستیم از دیگران عقب بمانیم. متأسفانه امروز سعید شغلی ندارد. به بنیاد شهید هم رفته و درخواست کار داده اما خبری نشده است.

خواهر شهید

چند سال داشتید که برادرتان شهید شد. چه خاطراتی از آن ایام دارید؟

شش سال داشتم که برادرم علیرضا شهید شد. تنها صحنه‌ای که هنوز هم با مرورش دلتنگ می‌شوم، آخرین لحظات اعزامش بود. زمان خداحافظی روبوسی کرد و به شوخی گفت: کلاس چندی آبجی؟ همیشه این سؤال را از من می‌پرسید. می‌گفت: «بگو من کلاس هیچم هستم.» بعد داداش از ما جدا شد و چند قدم که رفت، در راهرو دوباره برگشت و خداحافظی کرد. الان هم که با شما صحبت می‌کنم تلویزیون داداش علیرضا را نشان می‌دهد با عینکی بزرگ و چفیه‌ای بر گردن که همراه رزمندگان از زیر قرآن رد می‌شوند و به منطقه می‌روند. ما این لحظه را در آستانه عملیات غرورآفرین الی بیت‌المقدس بارها و بارها دیده بودیم. بعد که تصادفاً متوجه پخش این نقطه از فیلم شدیم از طریق صدا و سیما پیگیری کردیم. فیلم را به ما دادند اما آن بخش اصلی‌اش را که در حال بوسیدن قرآن و رد شدن بود، ندادند.

وصیتنامه شهدا راهگشای نسل آتی است. اگر می‌شود فرازی از وصیتنامه شهید را بگویید.

برادرم وصیتنامه داشت. جوان انقلابی و آگاهی بود. اصول کافی را خیلی مطالعه می‌کرد. شاید الان به فرزند ۱۷ ساله من بگویید چند خطی از اصول کافی را بخواند و تفسیر کند، متوجه متن نشود. کتاب‌های دکتر شریعتی را هم مطالعه می‌کرد.

علیرضا اهل حلال و حرام بود. زمان اعزام، عمویم به بدرقه‌اش رفت و ۱۰۰ تومن به علیرضا داد. بعد از اعزام علیرضا در متن وصیتنامه نوشته بود ۱۰۰ تومن را به عمو برگردانید. کتاب‌هایم را به اهلش هدیه کنید. علیرضا حتی در مورد دوچرخه‌اش وصیت کرده بود. شاید امروز نوجوانان و جوان این موضوعات را درک نکنند. نام علیرضا من را یاد آرامش و سکوتش می‌اندازد. خیلی آرامش داشت. صبور بود و خیلی هوای من را داشت.

■ فاطمه بیضائی

برای آشنایی با مجاهدت‌های لشکر زینبیون در جبهه مقاومت اسلامی به سراغ شهدایی رفتیم که در اولین روزهای نبرد در منطقه سوریه حضور پیدا کردند و شهادت در رکاب مدافعان حرم ایرانی و فاطمیون نصیب‌شان شد. در این نوشتار به معرفی شهید مقبول حسین و شهید قادرعلی مفکری از شهدای لشکر زینبیون می‌پردازیم.

ولادت در پاراچنار، شهادت در حلب

شهید مقبول حسین

■ **شهادت در غربت**

شهید سید مقبول حسین، متولد ۱۳۶۶ در روستای زران پاراچنار بود. مقبول حسین بعد از رفتن پدرش به عربستان برای کار، مرد خانه شد. مؤمن و نمازخوان بود. دغدغه اسلام و شیعه داشت. هر جا در هر نقطه‌ای از پاراچنار و اطراف آن متوجه می‌شد که حق مظلومی ضایع و ظلمی به مسلمانی روا می‌شود، مقبول حسین خودش را برای مبارزه و دفاع به آنجا می‌رساند. مادر شهید از دلاوری شهید در مدت حضورش در روستای بلیچهیل که منطقه‌ای نزدیک به طالبان بود، اینگونه روایت می‌کند: مقبول حسین برای دفاع از مردم شیعه به روستای بلیچهیل رفت. بعد از مبارزه در یکی از سنگرها نزدیک طالبان رفته و در آن سنگر شروع به گفتن اذان و خواندن دعای کمیل کرده بود. دل دشمن از این حرکت شجاعانه مقبول حسین به لرزه افتاده بود. مهربان و دوستداشتنی بود. به ایتام و فقرا توجه خاصی داشت. برایشان لباس و غذا تهیه می‌کرد، گره مشکلاتشان را باز و مایحتاج زندگی‌شان را فراهم می‌کرد. در مراسم عزاداری ائمه معصومین(ع) چنان خالصانه خادمی می‌کرد که گویی صاحب مراسم مسجد یا حسینیه است. هر جمعه غسل جمعه می‌کرد و نیمه‌های شب با نور شمع به تلاوت قرآن می‌پرداخت.

مقبول به ایران سفر می‌کند و در جریان حضور در جبهه مقاومت به شهادت می‌رسد. همسرش می‌گوید: سال‌ها قبل از آغاز جنگ در عراق و سوریه به من گفت من در کشوری غریب به شهادت خواهم رسید و شما با رخت عزا به تشییع من خواهی آمد. آرزوی همیشگی شهید مقبول حسین در جبهه مقاومت و در جوار حرم بی‌بی زینب (س) برآورده شد.

شهید قادرعلی مفکری

■ **مختار زینبیون**

شهید قادرعلی مفکری در سال ۱۹۹۳ میلادی در روستای اطراف شهر هنگو به نام بابر میله در خانواده‌ای کم‌بضاعت متولد شد. شهید در خانواده‌ای مذهبی رشد کرد که ارادت خاصی به اهل‌بیت(ع) داشتند. قادرعلی بسیار خوشرو بود. از شش سالگی در مدرسه روستایشان مشغول به تحصیل شد. بعد از اتمام دوره دبستان برای ادامه تحصیل به روستای «ابراهیم زهی» رفت و تا کلاس نهم ادامه تحصیل داد اما برای تأمین مخارج زندگی مجبور به ترک تحصیل شد. علاقه شهید به حضرت معصومه (س) او را به شهر مقدس قم کشاند و در کنار یکی از دوستانش به حرفه سنگ‌بری مشغول شد.

قادرعلی از اولین رزمندگان لشکر زینبیون بود که بعد از تحولات سوریه و عراق برای مقابله با تکفیری‌های داعش که توسط استکبار جهانی و مزدوران منطقه حمایت می‌شدند، زیر پرچم ولایت فقیه به مقابله با آنان پرداخت.

قادر آنقدر بی‌تاب و مشتاق جهاد و دفاع از حریم آل‌الله بود که بدون اذن خانواده به منطقه اعزام شد و یک ماه بعد با تماس و خواهش از خانواده رضایت گرفت. خانواده وقتی گریه‌ها و بی‌تابی‌های بی‌امان فرزندشان را دیدند، اعلام رضایت کردند. قادرعلی مفکری آنقدر در جبهه مجاهدت کرد و از خود شجاعت نشان داد که به مختار زینبیون شهرت یافت.

شهید قادرعلی مفکری، فرمانده گروه ۷ تیپ زینبیون در ۲۲ اسفند ماه ۱۳۹۳ به شهادت رسید و در ۱۹ فروردین ماه سال ۱۳۹۴ در قطعه مدافعان حرم بهشت معصومه به خاک سپرده شد.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهیده مهدیه هراتی به مناسبت اولین سالگرد شهدای مجلس ۱۷ خرداد ۱۳۹۶

شرارت تروریست‌ها ارزش کار مدافعان حرم را در نظر مردم دوچندان کرد

■ مبینا شانلو

۱۷ خرداد سال گذشته بود که تعدادی از تروریست‌های داعشی به روی مردم بی‌گناه و مراجعان به مجلس شورای اسلامی و مرقد مطهر امام خمینی (ره) آتش گشودند. این حمله تروریستی اذهان را به یاد ترورهای سال ۱۳۶۰ انداخت که منافقان به طور لجام‌گسیخته مردم کوچه و بازار را به گلوله می‌بستند. سال گذشته ۱۷ نفر از هموطنانمان در مجلس شورای اسلامی و حرم مطهر به شهادت رسیدند. شهیده مهدیه هراتی اهل لرستان یکی از این شهدا بود. این سطور یادکردی است از عروج ملکوتی این شهید در گفت‌وگو با خواهرش فائزه هراتی.

وقتی در جریان حادثه تروریستی و حمله به مجلس اسلامی قرار گرفتید واکنش‌تان چه بود؟

آن روز ساعت ۱۱ صبح از طریق رسانه‌ها از حمله داعش به مجلس شورای اسلامی مطلع شدم. چون مهدیه همان روز به ملاقات نماینده شهرمان در مجلس رفته بود، دلم شور افتاد. تلاش کردم با ایشان تماس بگیرم اما ارتباط با ایشان میسر نبود. احتمال دادم یا مجروح شده باشد یا در جایی محبوس است که نمی‌توانم با ایشان تماس بگیرم.

مادرم با مهدیه به تهران رفته بود. وقتی اخبار حمله تروریست‌ها را به مجلس شنیده بود، خودش را به مجلس می‌رساند اما نمی‌تواند اطلاعی از مهدیه به دست بیاورد. با توجه به این شرایط پدرمان از خرم‌آباد به تهران آمد. با پیگیری‌های پدر، شهادت مهدیه مشخص شد. دکتر بیرانوند، نماینده خرم‌آباد هم خبر شهادت مهدیه را به اقوام نزدیک اطلاع داد. خواهرم مهندس مهدیه هراتی روز چهارشنبه ۱۷ خرداد مصادف با ۱۲ رمضان با زبان روزه و در حالی که برای حل مشکل مردم شهرمان به دیدار نماینده شهر خرم‌آباد رفته بود، به شهادت رسید. پدرمان موضوع شهادت مهدیه را یک امتحان بزرگ الهی توصیف کرد و تأکید داشت که باید تسلیم تقدیر الهی باشیم.

> مهدیه شیفته ایثار و شهادت بود. شاید باورتان نشود اما آرزو داشت کنار برادران رزمنده در جبهه دفاع از حرم حضور یابد. بارها خواهران بسیجی را برای این موضوع تشویق می‌کرد و پیگیر بود تا به آرزویش برسد اما هر بار فرماندهان سپاه می‌گفتند مجوزی برای اعزام خواهران نداریم

شهیده زمان شهادت چند سال داشت؟ کمی از ایشان برایمان بگویید.

مهدیه تابستان ۱۳۶۴ در خرم‌آباد به دنیا آمد. تحصیلاتش را در مقطع کارشناسی‌ارشد رشته مهندسی برق قدرت به پایان رسانده بود. مدتی هم در دانشگاه تدریس می‌کرد. زادگاهش را خیلی دوست داشت و برای آبادی‌اش تلاش می‌کرد. خواهرم در مؤسسه‌ها و انجمن‌های زیادی فعالیت می‌کرد. به عنوان مؤسس انجمن بلوطبان فعالیت‌های محیط‌زیستی انجام می‌داد. همچنین عضو انجمن سفیران مهربانی و رها نسل (انجمن‌های فعال خیریه)، انجمن آفتاب (حقوق شهروندی)، انجمن دانش‌آموختگان (فرهیختگان) و همینطور عضو فعال بسیج مهندسی بود. شهیده در فعالیت‌های محیط زیست، کاشت نهال و شرکت در خیریه‌های متفاوت نقش بسیار پویا و فعالی داشت.

دغدغه بزرگش افراد کم‌برخوردار و بی‌بضاعت و کودکان کار بود. تابستان ۹۵ در جشنواره خیریه غذا نقش اجرایی داشت و توانست به کمک انجمن آفتاب تمام زمستان ۹۵ را وقف جمع‌آوری پوشاک، البسه و لوازم‌التحریر برای مدارس دورافتاده و روستاهای محروم کند. شب‌های قبل از نوروز ۹۶ را با تبلیغات فراوان برای خانواده‌های کم‌برخوردار گذراند تا بتواند سفره عید آنها را رنگین کند.

فکر می‌کردید فصل جدایی شما و مهدیه با شهادت آن هم در قلب تهران رقم بخورد؟

مهدیه چند سال اخیر از نظر روحی دگرگون شده بود. شیفته ایثار و شهادت بود. شاید باورتان نشود اما آرزو داشت کنار برادران رزمنده در جبهه دفاع از حرم حضور یابد. بارها خواهران بسیجی را برای این موضوع تشویق می‌کرد و پیگیر بود تا به آرزویش برسد اما هر بار فرماندهان سپاه می‌گفتند مجوزی برای اعزام خواهران نداریم. خواهرم در ایام نزدیک به شهادتش که با دهه اول ماه مبارک رمضان مصادف بود یک حالت معنوی و ملکوتی داشت، روزهای قبل از شهادتش از دانشجویانش و استادان همکارش حلالیت طلبیده و گفته بود شاید از این سفر برنگردم. احساس می‌کردی عاشق خداوند شده و خدا هم شهادت را به او هدیه داد. خواهرم پرواز کرد. اینچنین انسان‌هایی هرگز نمی‌میرند، بلکه جاودانه می‌شوند. خواهرم درس‌های زیادی به من داد و کارهایی کرد که زبانم از گفتن آنها قاصر است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۸۹

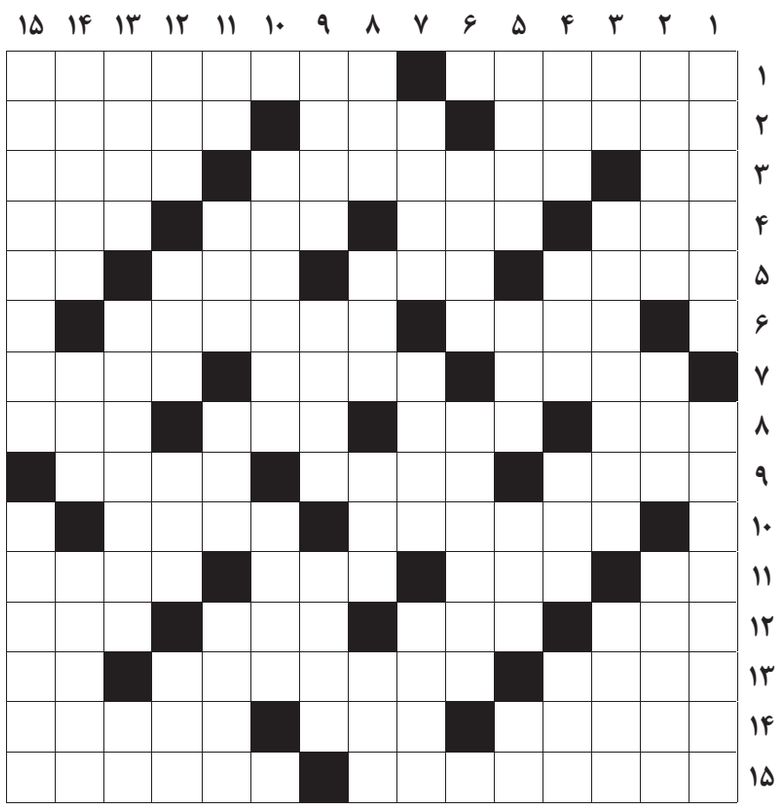

از راست به چپ

■ ۱- استنباط مسائل شرعی از قرآن، احادیث، و اخبار- از آثار دیدنی اصفهان ■ ۲- شهرداری دیروزی‌ها- بندری در جنوب- سهیم شدن ■ ۳- چاپ نشده- نمای عمومی در سینما- دستینه ■ ۴- میوه تلفنی- شک- شتر بارکش- امری که بین مردم متداول و معمول باشد ■ ۵- نبات- باد و نسیم- دورویی- حرف فقدان ■ ۶- از پرندگان- موجب شادمانی و آرامش ذهن ■ ۷- جنس تاج دندان- شجاع- صلح و سازش ■ ۸- مخزن بنزین خودرو- نیروگاهی در مازندران- رها و آزاد- پرش عصبی ■ ۹- از بیماری‌های صعب‌العلاج- خبرگزاری ایتالیا- از درختان جنگل‌های شمال ■ ۱۰- کابوس- سازمان فضایی امریکا ■ ۱۱- حیوانی است که به خاطر پوستش شکار می‌کنند- طایفه‌ای از قوم اسلاو- کاسه‌گردان- ایالتی در ایالات متحده ■ ۱۲- پول دو کره- خندق بلا- یکدهم- غذای رقیق ■ ۱۳- خط کج و مایل- کشوری در آمریکای مرکزی با مرکزیت تگوسیگالپا- تو و میان چیزی ■ ۱۴- از اجرام آسمانی که از خود نور ساطع نمی‌کنند- ضربه فوتبالی- ابزار اندازه‌گیری قطر لوله و میله ■ ۱۵- مجموعه کاخ‌های امپراتوری هخامنشیان- گردش در سایت‌های اینترنتی

از بالا به پایین

■ ۱- ضربه‌ای در تکواندو- توضیح‌خواستن ■ ۲- سرمربی پیکان- مادر وطن- از شهرهای سوئیس ■ ۳- تند میان‌تهی- کشوری کوچک و مستقل در شمال شرقی رم ایتالیا- مقاصد ■ ۴- مخترع لاستیک مصنوعی- سیلاب- بدبوی پرخاصیت- ساختمان بلند ■ ۵- گل باغچه‌ای دارای گل‌های درشت و پربرگ- بدان و آگاه باش- دیشب- اراده ■ ۶- توان و قدرت- وسیله نقلیه سال‌های دور ■ ۷- از ورزش‌های خشنی که با توپ انجام می‌شود- کتاب امیل زولا- دبیر ■ ۸- گوسفند ماده- دلیل و برهان- حجر- هنوز از کنده بلند می‌شود ■ ۹- اندیشه و فکر- نژاد ما- فراخوان ■ ۱۰- کاغذی که در محیط اسیدی به رنگ سرخ و در محیط قلیایی به رنگ آبی در می‌آید- نشردهنده ■ ۱۱- وجه مشترک دشوار و دشمنی- پایتخت اوکراین – پرنده سعادت- سوار ■ ۱۲- کرایه خانه- برابر و نزد- مهاجم بارسا- ماتم و عزا ■ ۱۳- درخشان و تابان- آهنگساز و رهبر ارکستر آلمانی صاحب اپرای سوارکار گل سرخ- از طوایف غیور کشور ■ ۱۴- حرکتی در وزنه‌برداری- تند و سریع- ساخت و ساز ■ ۱۵- مابعدالطبیعه- پول خرد سیاه و کم‌ارزش

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲	۷		۶	۵		
۶					۹			
		۷				۲		
۱	۶		۸					
۳			۱					۷
							۳	۱
۸			۶	۱				
							۴	۳
	۴			۵			۶	

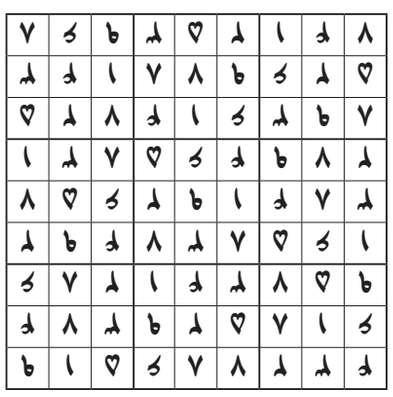

جدول کلمات متقاطع
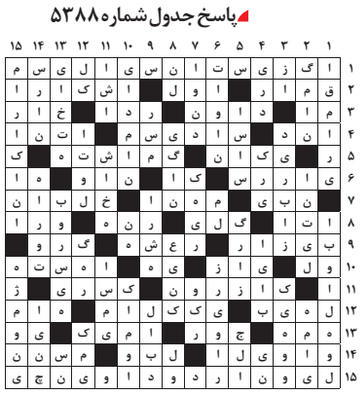
پاسخ جدول شماره ۵۳۸۸